

بازتاب عفت در شعر عترة بن شداد

امیر مقدم متقی

(عضو هیأت علمی گروه عربی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان)

چکیده

عفت، با تمامی جلوه‌های شعری عترة بن شداد پیوند خورده است؛ از این رو چنانچه پژوهشگری با حوصله دیوان وی را مورد مطالعه قرار دهد، خود را در برابر شاعری محجوب و عقیف و در عین حال شجاع و دلاور خواهد دید. در این پرده‌های تصویر، نگاه او را در میدان کارزار می‌بیند که به وقت غنیمت‌گری خویشترن‌دار آزرمناک است و نگاه او را در سلوک و رفتارش با زن بیگانه مشاهده می‌کند که از سر عفت و شرافتی بنندپایه، حومش را پاس می‌دارد و هرگز قدمی از جاده عفاف بیرون نمی‌نهد و دیگر نگاه او را در خطاب با معشوقش عبده، نظاره‌گر می‌شود که عقیفانه به گفتگویی شیرین و دل‌پسند با او دل خوش می‌دارد و بسنده می‌کند و زمانی دیگر، او را چون صورتگری چیره‌دست و عقیف می‌یابد که در توصیف جسمانی عبده، نظرگاه خود را بیش از حد نمی‌گستراند و به بوی خوشی از او یا گوارایی دهانش و یا چیزی شبیه به آن اکتفا می‌کند. گفتاری که در پیش روست، به بازتاب این فضیلت و ابعاد و زوایای آن در شعر این شاعر ناظر است.

کلید واژه‌ها عفت، شعر، عترة بن شداد.

مقدمه

ادبیات دوره جاهلی عرب مشحون از فضایل اخلاقی است که هر یک به گونه‌ای خاص در شعر و نثر عربی تجلی یافته است. از جمله این فضایل که همواره عرب بدوی آن را

ستوده و شاعر جاهلی بر آن فخر نموده است و منزلت خود را بدان برافراخته، فضیلت عفت می‌باشد. این فضیلت را ما نزد شعرای جنگجو و دلاور عرب محسوس‌تر و نمایان‌تر می‌یابیم، زیرا ایشان علاوه بر پهلوانی جسمانی از مردانگی روحی و معنوی و اخلاقیات عالی نیز برخوردار بودند. از سوی دیگر نیز فضیلت عفت پیش از هر چیز، ثمره آزادی خواهی و استقلال طلبی نفس است؛ بنابراین انعکاس این فضیلت در شعر این گروه از شعرا بالطبع وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌باشد.

اما کسی که در این میدان بر همگان تفوق و برتری جست، عنتره بن شداد عبسی، شاعر نامور و پر آوازه دوره جاهلی است؛ زیرا او توانست با غزل عقیفانه خود، این فضیلت را در شعرش تا تکان‌دهنده‌ترین صورت اعتلای اخلاقی، ارتقا دهد و زمینه رشد و شکوفایی و اعتلای غزل خاکساری را در دوره‌های بعد فراهم سازد و به فرجام، خود در مقام نخست مکتب شعرای غزل‌سرای عذری قرار گیرد.

به واقع عنتره در رسیدن به تمامی این موفقیت‌ها و امداد دختر عمویش عبله بود، زیرا دل‌باختگی او به عبله نه تنها لطیف‌ترین و پایدارترین عشق‌ها را در او برانگیخت، بلکه سبب شد تا تمامی زوایا و ابعاد این فضیلت در رفتار و کردار و گفتار او تجلی یابد؛ تا آنجا که چون گفتارش در سلک نظم درآمد، آینه تمام‌نمای این فضیلت گشت. از این رو چون پژوهشگری با حوصله دیوان او را مطالعه نماید، دیری نباید که خود را در برابر شاعری محجوب و عقیف و در عین حال شجاع و دلاور خواهد دید. در این پرده‌های تصویر، گاه او را در میدان کارزار می‌بیند که به وقت غنیمت‌گیری خویش‌ن‌دار و آزرمناک است و گاه او را در سلوک و رفتارش با زن بیگانه مشاهده می‌کند که از سر عفت و شرافتی بلندپایه، حرمتش را پاس می‌دارد و هرگز قدمی از جاده عفاف بیرون نمی‌نهد و دیگرگاه او را در خطاب با معشوقش عبله، نظاره‌گر می‌شود که عقیفانه به گفتگویی شیرین و دل‌پسند با او دل‌خوش می‌دارد و بسنده می‌کند و زمانی دیگر، او را چون صورتگری چیره دست و عقیف می‌یابد که در توصیف جسمانی عبله نظرگاه خود را پیش از حد نمی‌گستراند و به بوی خوشی از او یا گوارایی دهانش و یا چیزی شبیه به آن اکتفا می‌کند.

این مقاله، در دو بخش تدوین شده است: اول مباحث مربوط به عفت، تحت عنوان

زمینه بحث و دوم بازتاب عفت در شعر عنتره که بخش اصلی مقاله است.

۱. زمینه بحث

۱-۱ عفت در لغت

ابن منظور راجع به معنای لغوی این کلمه چنین می‌گوید: «العفة: الكف عما لا يحلّ و یحتمل» عفت یعنی خودداری از آنچه که حلال و نیکو نیست (ابن منظور، ۱۴۰۸ هـ.ق، ذیل ماده عَفّ) صاحب محیط المحيط نیز به ریشه‌یابی این واژه پرداخته و در تفسیر آن با تأکید بر محدوده آن می‌آورد: «عَفَّ الرجل یعف عفاً و عفافاً و عفاً و عفاً: کَفَّ عما لا یحلّ و لا یحتمل قولاً او فعلاً و امتنع» یعنی از آنچه که حلال و نیکو نیست در گفتار و کردار، خودداری و امتناع ورزید. (بطرس البستانی، ۱۹۸۷ م، ذیل ماده عَفّ)

۱-۲ عفت در اصطلاح

در اصطلاح علم اخلاق «عفت» عبارت است از صفتی که از غلبه و حاکمیت شهوات بر انسان جلوگیری می‌کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ هـ.ق، ذیل ماده عَفّ) نراقی در این باره می‌نگارد: ضد دو جنس شره و خمود عفت می‌باشد و آن این است که قوه شهوت در خوردن و نکاح و آمیزش از حیث کم و کیف، مطیع و منقاد عقل باشد و از آنچه عقل، نهی می‌کند اجتناب نماید و این حد اعتدال است که در عقل و شرع، پسندیده و ستوده است. (محمد مهدی النراقی، ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۲، ص ۷)

۱-۳ فضایل مندرج در عفت

با توجه به مفهوم عامی که برای عفت بیان شد، این فضیلت ابعاد و انواع مختلفی پیدا می‌کند و شامل فضایل دیگری نیز می‌شود که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. حیا: و آن عبارت است از نوعی انفعال نفسانی که به هنگام احساس ارتکاب عمل قبیح، برای انسان پیش می‌آید تا از استحقاق مذمت برکنار بماند.
۲. صبر: مقاومت نفس در برابر شهوات است تا منقاد و مطیع لذات قبیح نشود.
۳. دعه: عبارت است از سکون و طمأنینه نفس، در هنگام بروز شهوات.
۴. قناعت: یعنی رضایت نفس به ضروریات بدون و یا به عبارتی آسان گرفتن در خوردن و نوشیدن و زینت است.

۵. شفقت: و آن این است که انسان، در هنگام مشاهده حالتی غیرمناسب برای دیگری، درصدد رفع آن برآید. (ابن مسکویه، ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۴۱-۴۲، العینانی العاملی، ۱۴۱۵ ه.ق، ص ۱۴-۱۵).

۱-۴ زندگی عترة

عترة بن شداد عسبی، شاعر نامور و پرآوازه عصر جاهلی در حدود سال ۵۲۵ میلادی در بلاد نجد دیده به جهان گشود. پدرش از بردگان قبیله عبس و مادرش کنیزی حبشی به نام زبیه بود که شداد وی را در یکی از جنگ‌ها اسیر کرده بود. از عادات و رسوم عرب در زمان جاهلی این بود که فرزند کنیز را در زمره بردگان به‌شمار می‌آوردند و تا زمانی که از وی اصالتی و شجاعتی آشکار نمی‌شد، پدرش او را آزاد نمی‌ساخت؛ از این‌رو عترة در خانه پدرش همچون بردگان می‌زیست و شتران و اسبان را می‌چرانید. (حنا الفاخوری، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۱۶۷) اما او شخصیت خود را برتر از اوصاف بردگان می‌دانست؛ از همین‌رو در این مدت به کسب فنون سوارکاری و دلاوری روی آورد و سرانجام، در این فنون اشتهاری عظیم یافت. (اسکندری و عنانی، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۱، ص ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹)

عترة پیوسته مترصد فرصتی بود تا با ابراز رشادت و شجاعتی خود را از قیدوبند بردگی برهاند، تا اینکه روزی گروهی از قبیله طی بر قبیله عبس هجوم آوردند و شتران آنان را به غارت بردند. بنی عبس آنان را تعقیب کردند و کارزاری سخت درافتاد. عترة نیز در میان ایشان بود که پدر او را ندا داد عترة! حمله کن! اما او از حمله امتناع ورزید و پاسخ داد از بردگان حمله برنیاید، از آنان فقط دوشیدن شیر و بستن پستان شتران ساخته است. در این هنگام پدر چاره‌ای جز اعتراف به آزادیش نیافت، پس فریاد برآورد حمله کن که تو آزاد هستی. (الاصنهانی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ البغدادی، ج ۱، ص ۶۲، التوزنی، ص ۱۹۰) از آن پس، نام عترة در میان سوارکاران و بزرگان عرب ظاهر شد. او در بیشتر حوادث عرب به‌خصوص در جنگ داحس و غبراء همراه با عبس شرکت نمود تا جایی که دلاور صحنه کارزار و مدافع سرزمین بزرگ عرب شد. (اسکندری و عنانی، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۱۱۶-۱۱۹)

سرانجام، عترة در حدود سال ۶۱۵ م و در حدود سن ۹۰ سالگی درگذشت. مورخان در کیفیت و چگونگی مرگ او هم‌نظر نیستند، لکن اغلب بر این باورند که وی در یکی از هجوم‌هایش بر قبیله طی کشته شد. (الفاخوری، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۱۶۷)

۱-۵ عشق عقیفانه به عبله

عنتره از کودکی دلدادۀ دختر عمویش عبله بود، چنانکه خود در بیت ذیل بدان تصریح می‌کند:

أيا ابنة مالكٍ كيف التسلَّى و عهدُ هواك من عهدِ القِطامِ

(دیوان، ۹۹۷ م، ص ۱۲۱)

(ای دختر مالک! چگونه آرام گیرم، حال آنکه از کودکی دلدادۀ تو گشتم.) و چون در زمان جاهلی رسم بر آن بود که پسرعمو، محق‌ترین فرد برای ازدواج با دخترعمو می‌باشد. (تیکسون این، ۱۳۸۰ ه. ش، ص ۱۳۹) از همین رو در فرصتی مناسب از او که در میان قوم خود نیز به زیبایی و کمال عقل و شرافت شهره بود، خواستگاری کرد (الصباح، ۱۴۱۱ ه. ق، ص ۷۷-۷۸) اما مالک، پدر عبله از خواسته‌اش سر باز زد و به آزادیش اعتنایی نکرد، زیرا او نمی‌توانست یک سیاه‌پوست را که مادرش زنی حبشی و غیر عرب بود به همسری دختری که نژاده و آزاده بود، بپذیرد. از سوی دیگر مالک نمی‌توانست به صراحت خواسته او را رد کند، زیرا از عنتره بر خود و عبله هراسناک بود. به همین خاطر به منظور رهایی از وی و در امان ماندن از خشم او مهریه‌ای سنگین را برای دخترش تعیین کرد؛ یعنی هزار ناقه از بهترین شتران پادشاه نعمان، تا بدین طریق، عنتره را در مهلکه‌ای سهمگین بیفکند، زیرا وی اطمینان داشت که این مهریه از عهدۀ هیچ کس بر نمی‌آید و فرجامش هلاکت است. اما عنتره به نیروی شجاعت و دلاوری و استقامت، سرانجام به خواسته پدر جامۀ عمل پوشید و مهریه تعیین شده را فراهم نمود. عموی عنتره که انتظار بازگشت وی را نداشت چون او را سالم بدید، درصدد چاره‌ای دیگر برآمد و این بار همراه با عبله، قبیله خود را ترک کرد و به قبایل بیگانگان پناه برد و دخترش را مشروط بر آوردن سر عنتره، به همسری دلاوران و جنگجویان آنان عرضه داشت؛ اما عنتره هر بار نقشه‌های مالک را بر هم می‌زد و او را از رسیدن به هدفش باز می‌داشت. (البسنانی، ۱۹۶۵ م، ص ۷۸-۷۹)

از سوی دیگر، عبله نیز از عنتره گریزان بود و خویشاوندانش هم با دستاویز قرار دادن سیاهی چهره و ستبری لب‌هایش بر این نفرت و گریز می‌افزودند. (الفاخوری، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۱۶۸) و این چنین عبله زیبا و پوشیده از عنتره عاشق شوریده دور ماند و دست یافتن بر او بسی سخت گشت:

خَلَّتْ بِأَرْضِ الزَّائِرِينَ فَأَصْبَحَتْ

غَسِرًا طِلَابِكِ ابْنَةَ مَخْرَمٍ

(دیوان، ۱۹۹۷ م، ص ۵۳)

(او [عبله] در سرزمین دشمنان من وطن کرده است. ای دختر مخرم! دست یافتن بر تو کاری دشوار است.) از آن پس عترة پیوسته در فراق بود و نصیبش از یار، جز دوری و هجران نبود:

نصیبی من الحبيب بعداً

و لغیری الدُّنُوْ منه نصیبٌ

(همان، ص ۲۵۶)

(بهره و نصیب من از یار، دوری و فراق است؛ حال آنکه برای دیگران نزدیکی و وصال می‌باشد.) پس برای رسیدن به یار، سفری می‌بایست، سفری از سیاهی تا سفیدی؛ از سیاهی چهره تا سفیدی اعمال؛ از این رو هراز چندگاهی به تصویر رشادت‌ها و دلاوری‌های خود در میدان کارزار، روی می‌آورد تا عبله را بدان متقاعد سازد و عیب‌جویان را بر جای خود بنشانند:

يا عبلُ لو أبصرتني لرأيتني

في الحرب أقدم كالهزبر الضيفم

(همان، ص ۵۴)

(ای عبله! اگر نگاهت را به من معطوف داری، آنگاه خواهی دید که من در جنگ، چون شیر درنده بی‌باکانه پیکار می‌کنم.) زیرا به باور وی، سیاهی و سفیدی، به اعمال منجیده می‌شود و سفیدی سیرت، سیاهی صورت را محو می‌کند:

تُعَيِّرُنِي الْعَيْدِي بِسَوَادِ جِلْدِي

و يَبْطُرُ خِصَائِلِي تَمَحُو السَّوَادَا

(همان، ص ۲۱۷)

(دشمنان سیاهی پوست مرا بر من عیب می‌گیرند، در حالی که سفیدی فضايل و مناقبم، چنین سیاهی را محو می‌کند.) و هر کس که سیاهی ظاهر را عیب شمارد، او دروغ‌گوترین مردم است:

و من قال إني أسودٌ ليعيني

أرْبِهْ بِفَعْلِي أَنَّهُ أَكْذَبُ النَّاسِ

(همان، ص ۲۷۲)

(و هر کس که بگوید من سیاه هستم تا بر من عیبی بگیرند، با فعل و کردارم به او می‌نمایانم که وی دروغ‌گوترین مردم است.) این شیوه ابراز شهادت و جنگاوری در جلب معشوق، یادآور شیوه عشق‌ورزی شوالیه‌های قرون وسطی است که با ابراز رشادت و

دلاوری در میدان جنگ و مسابقه، دل از بانوی خویش می ربودند، گویی عشق پاداش پیروزی در جنگ و مصاف بود. (سناری، ۱۳۷۹ ه. ش. ص ۲۵۶) اما از جهت عشق، میان عنتره و شوالیه‌ها تمایز است؛ عشق شوالیه‌ها عشق جسمانی بود و از مناسبات جنسی هیچ‌گاه روی‌گردان نبود؛ لکن عشق عنتره عشقی عقیقانه و عاری از شور جنسی بود. عشق شوالیه‌ها عشقی لگام‌گسیخته بود؛ اما عشق عنتره از طاعت و متابعت بی‌چون و چرای شهوات نفسانی خارج بود. برای شوالیه‌ها تنها ارزشی که آدمی با کسبش شایسته عاشقی و عشق‌ورزی می‌شد، ارزشی برون‌ی، یعنی خارج از نفس و ذات عشق بود. دلاورترین شوالیه‌ها عشق بانو را به قیمت ابراز شجاعت و دلاوری رزمی در میدان جنگ می‌خریدند، نه به بهای صداقت در عشق و با شدت و عمق احساسات عاشقانه (همان، ص ۲۵۳، ۲۵۶ - ۲۵۷) اما عنتره هرگز در این اندیشه نبود که عشقش را از رهگذر ابراز دلاوری‌های رزمی و پهلوانی‌های نظامی به دست آورد؛ بلکه عشق او از رقت و نازک‌طبعی و کرم و سخاوت و صداقت و عفت او که جزء فطرت او بود، مایه می‌گرفت و انسانی که فطرتاً نیک است، عاشق کامل است و در عشق، افلاطونی مشرب و شریف و درست پیمان و بزرگوار و نجیب و عقیف.

از سوی دیگر، این شیوه عشق‌ورزی باعث شد، تا شعر حماسی عنتره رنگ و صبغه غنایی به خود بگیرد و در جایی که سخن از دلاوری و کارآمدی در میدان کارزار است، حدیثی از عشق، فضای کلام را عطرآگین نماید:

و لقد ذکرْتُکِ و الرماحِ نواهِلَ
فوددتُ تقبیلَ السیوفِ لأنها
مِنی و بیضُ الہندِ تقطرُ مِن دمی
لَمعت کبارقُ تُغرکُ المتبسمُ

(دیوان، ۱۹۹۷ م، ص ۸۶)

(آن زمان که نیزه‌ها از بدنم سیراب می‌شدند و خونم از شمشیرهای هندی می‌چکید؛ به یاد تو دوست داشتم دم شمشیر را ببوسم، که چون دندان‌های خندانانت می‌درخشید.) این آمیختگی تصاویر سپاهی و غنایی را ما در اشعار فارسی نیز در همه ادوار به خصوص از قرن پنجم به بعد شاهد هستیم، چنانکه در ادب صوفیه و در شعرهای بلند عرفانی گویندگانی نظیر حافظ نیز دیده می‌شود و می‌خوانیم:

در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است ز ابرو غمزه او تیر و کمان به من آر

(شبنمی کدکنی، ۱۳۷۸ ه. ش. ص ۳۰۴)

کتمان نیز از دیگر خصوصیات عشق‌ورزی عترة بود، که از عفت از نشأت می‌گرفت
عترة پیوسته بر آن بود تا عشق را مکتوم بدارد:

سَأْضَمِرُ وَجَدِي فِي فَوَادِي وَ أَكْتُمُ وَ أَسْهَرُ لَيْلِي وَ الْعَوَاذِلُ نَوْمُ

(دیوان، ۱۹۹۷ م، ص ۱۲۵)

(عشق و محبت را در قلبم مستور می‌دارم و شبم را به شب زنده‌داری مشغول
می‌شوم درحالی‌که سرزنش‌کنندگان در خوابند.) گویی نمی‌خواست در پیشگاه معشوق
قصور ورزد و آه و ناله و اندوهش را آشکار گرداند، بلکه می‌خواست چنان بر خود
مسلط باشد که گویا هیچ ضعف و فتوری در او راه نیافته است؛ اما دیری نمی‌گذرد که
چشم رسواگر، پرده از راز وی برمی‌دارد:

إِذَا كَانَ دَمْعِي شَاهِدِي كَيْفَ أَجْحَدُ وَ نَارُ اشْتِيَاقِي فِي الْحَشَا تَتَوَقَّدُ

(دیوان، ص ۱۰۶)

(چگونه این عشق را پنهان دارم، درحالی‌که اشک گواه آن است و آتش عشق در دلم
زبانه می‌کشد.) از دیگر ویژگی‌های عشق‌ورزی عترة که فضیلت عفت را پیش از پیش در
او برجسته می‌نمایاند، عدم تعدد عشق است. عترة آینه تمام‌نمای وفاداری در کیش
عشق است. عشق او یگانه است و تعدد را در آن راهی نیست، زیرا معشوق یگانه است
(البیهی، تاریخ الشعر العربی، ص ۱۶۰) و اگر از عبله می‌پرسیدند، او نیز بر این عشق یگانه و
عقیفانه صحنه می‌گذاشت:

وَ لئن سَأَلْتَ بِذَلِكَ عِبِلَةَ خَبَّرْتُ أَنْ لَا أُرِيدُ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهَا

(دیوان، ۱۹۹۷ م، ص ۷۵)

(اگر در این باره از عبله بررسی، تو را خبر خواهد داد که من جز از زنی را نمی‌خواهم.)
و این دل مشغولی بر عبله را مرام عشق می‌دانست:

سُغِلْتُ بِذِكْرِ عِبِلَةٍ عَنْ سِوَاهَا وَ قُلْتُ لِصَاحِبِي هَذَا الْمَرَامُ

(شرح دیوان، ۱۴۰۵ ه. ق، ص ۷۵)

(به یاد عبله مشغول شدم و از غیر او روی برتافتی. آن‌گاه به یارم گفتم این است رسم
عشق‌ورزی.) درحالی‌که این مرام نزد بسیاری از شعرای معاصرش ناشناخته بود. مثلاً
امروالقیس، شاعر معاصر او علی‌رغم بلندپایگی و اشتهاش در شعر و ادب عربی در
عشق، مذبذب بود و هر بار، عاشق زنی می‌شد و آن‌گاه این عشق متعدد را در شعرش به

تصویر می‌کشاند. از این رو معشوقه او گاه هند است و گاه سلیمی و فرتنا و گاه ماویه و سلمی و دیگر گاه ام الحویرث و ام الرباب و فاطمه است. (آل طعمه، ۱۴۱۹ هـ.ق. ص ۳۰-۳۱) او تنها در معلقه‌اش از چهار زن نام می‌برد، علاوه بر دیگران که با نام عذاری از آنها یاد می‌شود؛ در حالی که عشق عنتره بری از تعدد بود. (البیہی، ص ۱۵۱)

سرانجام، عنتره پس از پشت سر گذاشتن جدایی‌های دردناک و شکیبایی‌های تلخ و ناامیدی‌های وصول‌ناشدنی، به عشقی پاک و ستایش‌انگیز دست یافت؛ عشقی که پیش از هر چیز به عفت او معطر گشته بود. و به فرجام، غزل را به درجه‌الایی که می‌خواست تمکین بخشید و خود، در مقام نخست مکتب شعرای غزل‌سرای عذری قرار گرفت. (همان، ص ۱۶۰)

۲. بازتاب عفت در شعر عنتره

۲-۱ حیا

پیش از این گذشت که حیا، نوعی انفعال نفسانی است که به هنگام احساس ارتکاب عمل قبیح، به خاطر پرهیز از استحقاق مذمت، برای انسان پیش می‌آید. بر این اساس، حیا شامل عفت نگاه، عفت زبان و پاک‌دامنی می‌شود. اکنون انعکاس این سه خصلت را در شعر عنتره از نظر می‌گذرانیم

۲-۱-۱ عفت نگاه

بی‌گمان، نگاه سرآغاز اسارت و بندگی در برابر معشوق و آغاز رنج و بی‌خوابی و اشکباری است؛ کیفری درخور چشم، زیرا چشم است که با نگرستن به سیمای معشوق، عاشق را به تیره‌روزی می‌کشاند.

عنتره نیز بر مقدار نیروی چشمان و ضعف دل آگاه بود که چنان در پی نگاه، دل و جان بی‌قرار می‌گردد و انسان به اسارت می‌رود. از همین رو همواره در برابر زن بیگانه، جانب عفت نگاه می‌داشت و چشم فرو می‌انداخت. اگر زن همسایه را می‌دید، دیدگانش در پی او نمی‌رفت؛ بلکه درنگ می‌کرد تا آن زن، وارد منزل خود شود:

وَأَغْضُ طَرْفِي مَا بَدَّتْ لِي جَارَتِي حَتَّى يُوَارِيَ جَارَتِي مَأْوَاهَا

(چون زن همسایه در برابر دیدگانم ظاهر شود، چشم بر هم می‌گذارم تا در منزلش مأوی گیرد.)

۲-۱-۲ عفت زبان

زبان عنتره نیز همچون چشم او عقیف بود. او هیچ‌گاه زبان به ناسزا نگشود؛ حتی در هجا نیز زبانش از سبّ و دشنام میرا بود. (الصباح، ۱۴۱۱ ه.ق، ص ۱۲۷) و چنانچه کسی به او ناسزا می‌گفت و عرض و آبرویش را مورد تعرض قرار می‌داد، از او کریمانه درمی‌گذشت، زیرا او خود را برتر از آن می‌دانست که به خاطر دون پایگانی دشنام‌گو، زبانش را به ناسزا بیالاید:

الشائمی عِرضی و لم أشتمهما و الناذرين إذا لم ألقهما دمی

(دیوان، ص ۶۹)

(آن دو مردی که مرا دشنام می‌دهند اما من زبان به دشنامشان نگشودم و همان دو که در نهان بر ریختن خون من هم‌پیمان شده‌اند).

۲-۱-۳ پاکدامنی

در تاریخ ادبیات عربی، شاعری را نمی‌یابیم که چون عنتره تا این حد، شرمخوی و محجوب و پاک‌دامن باشد؛ چنان‌که به دیدار زن قبیله نمی‌رفت، مگر آنکه شوهرش نیز در خانه حاضر بود.

أغشى فتاة الحى عند خلیلها و إذا قرأ فی الجیش لا أعشاهها

(همان، ص ۷۵)

(زن قبیله را نزد شوهرش ملاقات می‌کنم. اما اگر شوهر به جنگ رود، او را دیدار نکنم.) البته این خصیلت، یعنی ابا از ملاقات زن در غیاب همسر را حتی ما در تعالیم و آموزه‌های اسلامی نیز می‌بینیم؛ چنان‌که پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمود: «لا تدخلوا علی المغیبات - ای التی غاب عنها زوجها - فإنّ الشیطان یجری من أحدکم مجرى الدم.» (الترغی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴) و گاه این‌گونه عفاف‌ورزی و پاک‌دامنی را نزد برخی دیگر از شعرای عرب می‌یابیم؛ اما هیچ‌یک در این زمینه، بر عنتره برتری نیافتند و به او نرسیدند.

به عنوان نمونه، حاتم طایی حرمت زن همسایه را در همه حال نگاه می‌داشت، حتی در غیاب همسر، همانند عنتره از دیدار با او ابا داشت و اگر زن را در این زمان به سخاوت او نیاز می‌افتاد، بی آنکه حرمتش را نادیده گیرد او را یاری می‌رساند. چنان‌که خود بر این مطلب گواهی می‌دهد:

و ما تشتکینی جارتی غیر آنها إذا غاب عنها بعلمها لا أوزرها
سیلغها خیری، و يرجع بعلمها إلیها و لم یقصر علی ستورها

(زن همسایه‌ام از من شکوه‌ای ندارد، جز اینکه هرگاه شوهرش از او غایب شود، او را دیدار نمی‌کنم؛ اما در عین حال از سخاوت به او باز نمی‌ایستم و چون شوهرش برگردد، خواهد دید که هیچ قصوری بر حریمش صورت نگرفته است.) اما وی در رفتار با زنان اسیر، همچون عنتره نبود. او تمتع از زنان اسیر و بیگانه را منافی عفت نمی‌دانست و بر آن عیب نمی‌گرفت. (البستانی، ۱۹۶۵ م، ص ۴۰) زیرا زنان اسیر، در آن زمان جزء کنیزان برده به‌شمار می‌رفتند؛ درحالی‌که در منشور اخلاقی عنتره، زن اسیر در شمار کنیزان برده محسوب نمی‌شد و تا وی مهریه‌اش را به سرپرست و ولیش نمی‌پرداخت، هرگز به او نزدیک نمی‌شد. بیت ذیل انعکاس‌دهنده این خصلت است:

ما استممتُ أُنثی نفسها فی موطنٍ حتی أوقسی مهرها مَولاهَا

(الصباح، ۱۴۱۱ هـ.ق، ص ۸۱)

(در هیچ سرزمینی از زنی کام نطلبیدم، مگر اینکه مهریه‌اش را به تمام و کمال، به سرپرستش پرداختم.) عنتره در همه حال به این اصول و فضایل اخلاقی پای‌بند بود، حتی اگر رقیبان را در غفلت می‌یافت و اسباب وصال و تمتع، مهیا می‌گشت، در چنین حالتی نیز از جاده عفاف قدمی بیرون نمی‌نهاد؛ زیرا عفتش از شرافتی بلندپایه نشأت می‌گرفت:

أبصرتُ ثمَّ هَویتُ ثمَّ کتمتُ ما ألقى و لم یعلم بِذاک مُناجی
فَوَصَلتُ فم قَدَرْتُ ثمَّ عَفَفْتُ مِن شرفِ تناهی بی الی الإنضاج

(دبران، ۱۹۹۷ م، ص ۱۳۵)

(در پس نگاهی عاشق شدم. آنگاه این عشق را پنهان داشتم و هیچ نجواکننده‌ای نیز از آن آگاه نشد. پس بر او دست یافتم و بر کام گرفتن قادر شدم؛ اما پاک‌دامنی پیشه کردم، به خاطر شرافتی که مرا به منتهای پختگی رسانده بود.)

۲-۲ صبر و دوری از فحشا

یکی دیگر از فضایلی که عنتره را در بین دیگر شعرا متمایز می‌سازد، فضیلت صبر است که انعکاس آن را می‌توان در دور بودن از فحشا و میزان غلبه بر نفس، مشاهده کرد. عنتره همواره بر نفسش غالب بود و آن را از شهوات پست و فرودین دور می‌داشت:

و لأحميئُ النفسَ عن شهواتِها حتى أرى ذا ذمِّه و وفاءِ

(دیوان، ص ۲۱۹)

(و نفسم را از شهوات دور می‌دارم تا شخص پیمان‌دار و وفاداری را ببینم). گاه او بر این ساحت بری، مباحثات می‌کرد و در مفاخرتی برائت ساحت و دور بودن از فحشا را به اعلی درجه خود به تصویر می‌کشاند؛ چنان‌که می‌گفت: فحشا از من دوری می‌گزیند، نه اینکه من از فحشا دوری‌گزینم:

و لكن تبعدُ الفحشاء عني كُبُعدِ الأرض عن جوِّ السماءِ

(همان، ص ۲۱۸)

(فحشا از من دور است، به اندازه دور بودن زمین از آسمان). او هیچ‌گاه در زندگی اسیر زن نگشت، زیرا معتقد بود کسی که در بند اسارت درآید، چگونه می‌تواند به تهذیب نفس برآید و به بزرگی دست یابد؛ از این رو مرگ با عزت را بر اسیر زن شدن ترجیح می‌داد:

موتُ الفتى فى عزّةٍ خيرٌ له من أن يبيتَ اسيرَ طرفٍ أكحلٍ

(همان، ص ۱۷۷)

(مرگ با عزت برای جوانمرد، بهتر است از اینکه در بند چشمی سرمه زده درآید). در مورد عبله نیز او را دوست می‌داشت اما هرگز عشق را به زنجیر مبدل نساخت. و شاید به همین خاطر بود که پیوسته دوری را بر نزدیکی به بانو ترجیح می‌داد و عشق و دلدادگی را پنهان می‌داشت؛ زیرا رسیدن به بزرگی مستلزم کوچ است و دوری و بعد:

و قُضِلْتُ البعادَ على التدانى و أخفيتُ الهوى و كتمتُ سرى

(همان، ص ۱۵۷)

(دوری را بر نزدیکی ترجیح دادم و عشق را کتمان کردم و رازم را پنهان داشتم). عنتره تا می‌توانست از شرب خمر نیز دوری می‌نمود، زیرا شراب را سبب گمراهی انسان

شجاع و زایل شدن عقل او می دانست:

و لا تَقِنِي كَأْسَ الْمُهْدَامِ فَإِنَّهَا
يُضِلُّ بِهَا عَقْلُ الشَّجَاعِ وَيَذْهَبُ

(همان، ص ۱۳۲)

(جام شراب را به من ننوشان، زیرا شراب، سبب گمراهی و زایل شدن عقل انسان شجاع می شود.) اما با این حال زمانی که او به شرب خمر هم روی می آورد، آنچنان نبود که شراب شخصیتش را به تباهی کشد، بلکه نفسش از هر گونه گزندگی مصون بود و در امان؛ همچنان که در توصیف خمر نیز بر سبیل عفت، از شرح و تفصیل بدور بود:

فَإِذَا شَرِبْتُ فَإِنِّي مُسْتَهْلِكٌ
مَالِي وَ عِرْضِي وَافِرٌ لَمْ يَكَلِّمْ

(چون به باده گساری بنشینم، مالم را فدا می کنم؛ اما آبرویم برجاست و مصون.) و چه بسیار تفاوت است میان عنتره که این چنین به شراب می نگرد و این گونه از آن یاد می کند و اعشی، شاعر معاصر او که مرد شراب و ریاب و کباب است، و در دنیای تنگ او، جز اسباب لهو و لعب چیزی نمی گنجد. همان شاعری که از شرح و تفصیل بزم و باده گلفشان و رامشگران و ساز و عود، خسته نمی شود و در شعر، به صورت همان شاعران هرزه و شراب باره عصر عباسی ظاهر می شود. و همان شاعری که چون از قریش شنید، که رسول خدا ﷺ آنرا تحریم فرموده است، همان دم از تصمیم ملاقات حضرت منصور گردید. (سرفی صیف، ص ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۱) و یا طرفه که قومهش به خاطر عیاشی و شراب خواری و سقوط در رذائل، او را از عضویت در قبیله، خلع و طرد می کنند. چنان که خود بدان اشاره دارد:

و ما زال تشرابی الخمور و لذتی
بیمی و إنفاقی طریقی و مُتَلَدِي
إِلَى أَنْ تُحَامَتْنِي الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا
و أُفِرِدْتُ إِفْرَادَ الْبَعِيرِ الْمَعْبُودِ

(دیوان، ص ۷۰)

(پیوسته پیشه من شراب خواری و لذت جویی و فروختن اشیای موروثی و مکتسب بود؛ تا آنجا که خویشانم از من گریزان شدند و من چون شتر حرب گرفته قطران مالیده، تنها ماندم.)

۲-۳ دعه

همانگونه که گذشت دعه، سکون و طمأنینه نفس، در هنگام بروز شهوات است. بروز

این فضیلت را می‌توان در عفت عنتره به هنگام تقسیم غنایم جنگی مشاهده کرد. عفت عنتره در هنگام تقسیم غنایم، معروف است و کسی که در جنگ‌های او حضور داشته باشد از آن خبر می‌دهد:

يُخْبِرُكَ مَنْ شَهِدَ الْوَقِيْعَةَ اَنْتَى اَعْشَى الْوَاغَى وَ اَعْجَفُ عِنْدَ الْمَغْنَمِ

(آذر شب، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۸۳-۸۴)

(آنان که شاهد کارزارهای من بوده‌اند، تو را آگاه خواهند کرد که من در جنگ وارد می‌شوم؛ اما به غنایم نمی‌پردازم.) او به گاه جنگیدن، پیش می‌تاخت و خطر می‌کرد و خود را در مهلکه می‌افکند؛ اما به وقت غنیمت‌گیری خویشتن‌دار بود و آزرمناک؛ (شرفی‌نید، ص ۳۷۲) هر چند که بر جمع و تملک آنها نیز قادر بود، زیرا شرم و حیا او را از اینکه در طلب حطام دنیوی برآید، مصون می‌داشت؛ آنگاه این بی‌اعتنایی عظیم و حیرت‌آور به غنایم را چنین می‌ستود:

فَأَرَى مَغَانِمَ لَوْ أَشَاءَ حَوِيْتُهَا فَيَصُدُّنِي عَنْهَا كَثِيرٌ تَحْسَمِي

(دیوان عنتره، ۱۹۹۷ م، ص ۱۲۷)

(من غنایم را می‌بینم و اگر اراده کنم، قادر بر جمع تمامی آنها خواهم بود، لکن زیادت شرم‌خویی و آزرمناکگی، مرا از این عمل باز می‌دارد.) عنتره، غنایم را برای دون پایگان رها می‌کند، زیرا خود در پی هدفی دیگر است. هدف او تنها صید جان‌ها و رسیدن به مجد و بزرگی است و این نشانه‌ای و بزرگواری و استغنائی اوست:

إِذَا السَّقِيْتُ الْأَعَادَى يَوْمَ مَعْرَكَةٍ تَرَكَتُ جَمْعَهُمُ الْمَغْرُورَ يُنْتَهَبُ
لِسَى النَّفُوسِ وَ لِلطَّيْرِ اللَّحْمَ وَ لِلوَحْشِ الْعِظَامَ وَ لِلخَيْالَةِ السَّلْبَ

(همان، ص ۱۵۲)

(و به گاه نبرد، چون با دشمنان روبه‌رو شوم، جماعت فریب خورده‌شان را در هم می‌شکنم و در معرض تاراج قرار می‌دهم. جان‌ها از آن من است و گوشت‌ها از آن پرنندگان و استخوان‌ها نصیب درندگان و اموال به تاراج رفته از برای سوارکاران.)

۲-۴ قناعت

عنتره پیوسته در رسیدن به مجد و بزرگی می‌کوشید؛ از این رو بر لوازم رسیدن به آن نیز

به خوبی آشنا بود. او می دانست که برای رسیدن به بزرگی می بایست قناعت پیشه باشد و دل را مشغول قدر زاید نگرداند و آگاه بود که چسان، کسی که از این صفت محروم گردد و آلوده حرص و طمع شود به دنیا فرو می رود و در حقیض می نشیند. از این رو پیوسته به قدر حاجت اکتفا می کرد و زندگی ساده را بر زندگی متنعم و مرفه ترجیح می داد. ابیات ذیل انعکاس دهنده این خصلت است.

فلا ترخص بمنقصة و ذل
فعیسک تحت ظل العز يوماً
و تقنع بالقليل من الحطام
و لا تحت المذلة ألف عام

(همان، ص ۲۳۹)

و لا تختر فراشاً من حریر
و لا تبکا المنازل و البقاعا

(همان، ص ۲۱۰)

(به نقصان و خواری راضی نشو و به کم مال دنیا قانع شو، زیرا یک روز زندگی در سایه عزت، بهتر از هزار سال زندگی در ذلت و خواری می باشد. فرش ابریشمی اختیار نکن و بر منازل و مکان ها گریه مکن.) از سوی دیگر، هنتره خود را برتر از آن می دید که از کسی، چیزی درخواست کند، از این رو هرگز در زندگی به نکدی روی نیاورد و به شعر تکسب نکرد. (الصباح، ۱۲۱۱ هـ.ق، ص ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷) درحالی که در همین عصر، نابغه ذبیانی، با اینکه نیازمند نبود، اما از ملوک و پادشاهان عطیه و صله می پذیرد. (شرفی صیف، ص ۲۸۱) و شعر را به عنوان حرفه ای جهت تملق گویی و خواهندگی اختیار می کند و آن را در بند و زبون می سازد. (الفاخوری، ۱۳۷۷ هـ.ش، ص ۱۴۶ و شرفی صیف، ص ۳۸۱) درحالی که عنتره دون خود می دید که به سوی ثروتمندی دست دراز کند، زیرا برای وی، گردن زیر تیغ بردن بسی آسان تر بود از دست حاجت پیش کسی دراز کردن:

و أيسر من كفى إذا ما مددتها
لئيل عطاء مد عُنقى لذابح

(شرح دیوان، ۱۴۰۵ هـ.ق، ص ۳)

(برای من گردن زیر تیغ بردن بسی آسان تر است از اینکه دست حاجت پیش کسی دراز کنم.) و چه شب ها که بر گرسنگی بیتوته می کرد تا بر خوراکی کریمانه دست یابد:

و لقد أبيت على الطوى و أظله
حتى أنال به كريم المأكيل

(همان مآخذ، ص ۹۸)

(شب هنگام، گرسنه می خوابم و آن را فراموش می‌کنم تا بر خوراکی کریمانه دست یابم).

احمد بن عبدالعزیز جوهری حکایت می‌کند که چون این بیت، در محضر پیامبر ﷺ خوانده شد، ایشان فرمودند: ما وُصِفَ لِي أَعْرَابِي قَطُّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَرَاهُ إِلَّا عَثْرَةَ.^{۳۷} (ممان، ص ۹۸؛ فاضلی، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۱۷۱، الشنقبی، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۸۵)

در قاموس عثره، گویی واژه فزون خواهی با هر قصد و مفهومی و لو با نام عشق، نکوهیده است؛ از این رو در عشق نیز قانع بود، زیرا آن‌طور که خود می‌گوید به تجسم عبله در ذهن و آمدن خیال او هم، قناعت می‌ورزید:

و بئُ بطيفٍ منك يا عبلُ قانعاً و لو باتت يسرى في الظلام على خدي

(دیوان عثره، ۱۹۹۷ م، ص ۱۳۰)

(ای عبله! به خیالی از تو قانعم، هرچند که این خیال در شبی ظلمانی بر روی گونه‌ام حرکت کند.)

۲-۵ شفقت

عثره با اینکه پیوسته در میدان نبرد بود، اما هرگز به سخت‌دلی مبتلا نگشت. احساسی رقیق و عاطفه‌ای نیرومند داشت؛ زیرا پس از خواری به عزت رسیده بود و بعد از بردگی، آزادی یافته بود و بالطبع تحمل این رنج و خواری، عواطف او را تصفیه و مزاجش را تلطیف کرده بود. از این رو در سراسر زندگی، شخصی شفیق و رقیق‌القلب بود. اما این رقت قلب، تنها منحصر به عبله و دوستان نبود، بلکه دشمنان را نیز در بر می‌گرفت؛ چنان‌که در میدان جنگ، زمانی که نیزه خود را بر تن هم‌اورده‌اش وارد می‌کند و او را از پای درمی‌آورد، در حالتی از تأثر و انفعال شدید، مرتبه خصم را برمی‌افرازد و او را کریم می‌خواند:

فَشَكَّكْتُ بِالرَّمْحِ الطَّوِيلِ ثِيَابَهُ لَيْسَ الْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرَّمٍ

(آن‌گاه با نیزه بلند و محکم خود، جامه را بر تن او دوختم. آری انسان کریم نیز از ضربه نیزه در امان نیست.) او حتی بر اسب خود نیز مهربان و شفیق بود. در میدان نبرد، هر لحظه درد و المش را حس می‌نمود و گریه‌اش را می‌دید و ناله‌اش را می‌شنید و بسیار

اندوهگین می شد و گاه تا اندکی از اندوهش بکاهد و وجدانش آرام گیرد، ترجمان اسب بیچاره می شد:

فازورٌ من وقع القنا بلبانیه و شکا إلى بعيرة و تحمّم
لو كان يدري ما المحاوره اشتكى و لكان لو علم الكلام مكلّمی

(طه حسین، ۱۹۱۸ م، ج ۱، ص ۴۳۹-۴۴۰، الفخوری، ۱۳۷۷ هـ ش، ص ۷۴-۷۵)

(اسبم از ضربات نیزه‌هایی که بر سینه او فرود آمده بود، رمید و با اشک و شبهه خود به من شکایت کرد. حیوانک بیچاره، اگر می دانست که سخن گفتن چیست، شکایت می کرد و اگر سخن گفتن می دانست، هم سخن من می شد.)

۲-۶ صورت‌گری عقیفانه عنتره

عفت با تمامی جلوه‌های شعری عنتره پیوند خورده است. این فضیلت در تمامی تصویرسازی‌ها و صورت‌گری‌های شعری او با تمامی فروغش تجلی خاص یافته است؛ از این رو در اشعارش عبله را عقیف، همان‌گونه که هست می‌نمایاند. گاه او را محجبه و در سراپرده معرفی می‌کند:

ديارٌ لذاتِ الخدرِ عيلةٌ أصبحت بها الاربعُ الهوجُ العواصفُ تُرهجُ^{۴۱}

(دیوان عنترة، ۱۹۹۷ م، ص ۱۲۷)

(منزلی که از آن عبله مستور و پوشیده است و اینک بادهای تند و طوفانی از همه سو بر آن می‌وزند) و گاه او را رخ در نقاب کشیده می‌نمایاند:

ان تُغدفي دوني القناعِ فإني طبُّ بأخذِ الفارسِ المُستلثمِ

(همان‌ماخذ، ص ۶۱)

(اگر این‌سان در برابرم رویند بر چهره زنی، بدان من در مغلوب ساختن جنگجوی زره پوش، بسیار ماهرم) و دیگر گاه او را مصون و مورد حمایت، در پرده تصویر کشیده می‌گوید:

من البيض لا تلقاكِ إلا مصونةً و تمشي كفنن البان بين الولائدِ

(همان، ص ۱۰۵)

(او) عبله از زنان سفیدپوستی است که چون او را دیدار کنی، همواره مصونش خواهی یافت. و در بین دختران جوان چون شاخه درخت بان راه می‌رود) و زمانی هم عفت او در

تشبیهات عبله منعکس می شود؛ آنگاه که او را به خورشید، یا ماه و یا آهو و یا چیزی شبیه به آنکه بدویان می پسندند، تشبیه می کند:

دَارُ لَأَنسَةٍ غَضِيضٍ طَرَفُهَا طَوَعَ الْعِنَاقِ لَذِيذَةَ الْمُتَبَسِّمِ

(هماد، ص ۵۲)

(خانه‌ای که از آن آهوی فروهسته چشم است، که در هنگام آغوش گرفتن، مطیع است و طعم دهانش مطبوع و لذیذ.) عترة در توصیف جسمانی عبله نیز از وصف جزئیات و تغزل بی پرده عاشقانه، به دور است و نظرگاه خود را بیش از حد نمی گستراند. گویی مکث و درنگ در چنین اوصافی را شرط ادب در پیشگاه معشوق نمی داند و شاید از همین روست که در اشعارش به وصف بوی خوش او و گوارایی دهانش و یا چیزی شبیه به آن اکتفا می کند و زود می گذرد. (حسینی، ۱۴۱۴ ه.ق، ص ۱۴۶)

نتیجه

۱. عفت عترة ثمره آزادی خواهی و استقلال طلبی و مردانگی روحی و معنوی او بود.
۲. اشعار وی حکایت از این دارد که او در تمامی حالات، پای بند به اصول انسانی و فضایل اخلاقی بود و هیچ گاه از جاده عفاف، قدمی بیرون نهاد.
۳. بازتاب عفت در شعر او، در مقایسه با دیگر معاصرانش بسیار وسیع تر و عمیق تر می باشد.
۴. او هرگز در این اندیشه نبود که عشقش را از رهگذر دلاوری های رزمی و پهلوانی های نظامی به دست آورد، بلکه خاستگاه عشق او، رقت و نازک طبعی و کرم و صداقت و عفت او بود.
۵. عترة با شیوه عفیفانه خود، سرانجام توانست به عشقی پاک و ستایش انگیز در میان معاصرین خود دست یابد و زمینه رشد و تکامل غزل خاکساری را در دوره های بعد فراهم آورد و سرانجام، خود زعیم مکتب شعرای غزل سرای عذری گردد.

منابع

- آذرشب، محمد علی، الأدب العربی و تاریخه حتی نهاية العصر الأموی، الطبعة الثانية، تهران: انتشارات

سمت، ۱۳۷۷ هـ ش

- آل طعنة، سلمان هادي محمد، غزليات الشعراء العرب، الطبعة الأولى، بيروت: دار الآفاق الجديدة ۱۹۹۹م.

- ابن منظور، لسان العرب، الطبعة الأولى، بيروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ ق.

- اسکندری، احمد و عنانی، مصطفى، الوسيط تاريخ ادبيات عرب، ترجمة محمد رادمنش، چاپ اول، تهران، نى نا، ۱۳۷۳ هـ ش.

- الإصحاني، ابوالفرج، الأغاني، الطبعة الثانية، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۲ هـ ق.

- الاصطهاني الراغب، (ابوالقاسم الحسين بن محمد بن الفضل)، معجم مفردات الفاظ القرآن، الطبعة الأولى، بيروت، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ هـ ق.

- البستاني، بطرس، بيروت: محيط المحيط، مكتبة لبنان، ۱۹۷۷م.

- الشعر الجاهلي، بي جاه دار المعلم بطرس البستاني، ۱۹۶۵م.

- البغدادي، عبدالقادر بن عمر، غزاة الأدب و لب ليزان لسان العرب، الطبعة الأولى، بي جاه دار مصادر، بي تا.

- البهيتي، نجيب محمد، تاريخ الشعر العربي حتى آخر القرن الثالث الهجري، بي جاه دارالفكر، بي تا.

- حسين، طه، من تاريخ الأدب العربي، الطبعة الرابعة، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۱م.

- حسيني، سيد جعفر، تاريخ الأدب العربي - الأدب الجاهلي، الطبعة الأولى بي جاه دار الاعتصام، ۱۴۱۴ هـ ق.

- ديوان عنترة و معلقته، شرح خليل شرف الدين، بيروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۷م.

- الزوزني، ابو عبدالله الحسين بن احمد، شرح المعلقات السبع، بي جاه دار الجيل، بي تا.

- الزيات، احمد حسن، تاريخ الأدب العربي للمدارس الثانوية و العليا، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۸ هـ ق.

- ستاري، جلال، بيوند عشق میان شرق و غرب، چاپ دوم، اصفهان: نشر فردا، ۱۳۷۹ هـ ش.

- شرح ديوان عنترة، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۵ هـ ق.

- شفيعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۷۸ هـ ش

- الشقيطي، احمد بن الأمين، شرح المعلقات العشر و اخبار شعرائها، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ هـ ق.

- الصباح، محمد علي، عنترة بن شداد، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ هـ ق.

- ضيف، شوقي، تاريخ الأدب العربي - العصر الجاهلي، دار المعارف بمصر، بي تا.

- العيالي العاملي، محمد، آداب النفس، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ ق.

- الفاخوري، حياء، تاريخ الأدب العربي، چاپ اول، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷ هـ ش.

- الفاروق الطباع، عمر، في رياض الشعر العربي، چاپ اول، بي جاه انتشارات سخن، ۱۳۷۴ هـ ش.

- فاضلي، محمد، مختارات من روائع الأدب العربي في العصر الجاهلي (۱)، چاپ اول، تهران: سمت،

١٣٨١ هـ.ش.

- قدامة بن جعفر، ابوالفرج، نقد الشعراء، بی‌جا، دار الکتب العلمیة بی‌تا.

- مسکویه، ابو علی احمد بن یعقوب الرازی، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، الطبعة الرابعة، قم، انتشارات بیدار ١٤١٢ هـ.ق.

- التراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، الطبعة السادسة، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت للمطبوعات، ١٤٠٨ هـ.ق.

- نیکلسون، رینولد، تاریخ ادبیات عرب، ترجمة کیوان دخت کیوانی، چاپ اول، تهران: انتشارات روستاره، ١٣٨٠ هـ.ش.